

فرصتی برای خندیدن



هومن برق‌نورد متولد 1348 است و از صحنه تئاتر وارد عرصه سینما و تلویزیون شده است. سریال‌های «بیداری»، «مسافرخانه سعادت»، «اشک‌ها و لبخندها» و «باغ شیشه‌ای» از جمله کارهای تلویزیونی هستند که او در آنها جلوی دوربین رفته است.

جام جم آنلاین: هومن برق‌نورد متولد 1348 است و از صحنه تئاتر وارد عرصه سینما و تلویزیون شده است. سریال‌های «بیداری»، «مسافرخانه سعادت»، «اشک‌ها و لبخندها» و «باغ شیشه‌ای» از جمله کارهای تلویزیونی هستند که او در آنها جلوی دوربین رفته است. برق‌نورد در گفت‌وگو با «جام‌جم» تاکید می‌کند که شخصیت واقعی‌اش به نیما شبیه‌تر است تا ناصر.

با این حساب او نقش آدمی را بازی می‌کند که با خود واقعی‌اش فاصله زیادی دارد. به بهانه پخش سریال ساختمان پزشکان با این بازیگر هم‌صحبت شدیم.

بعد از کلی سریال کمی متوسط و بعضاً ضعیف، ساختمان پزشکان به میدان آمد و خوش درخشید. این سریال کم‌دی، هم با اقبال مخاطبان مواجه شد و هم مورد پسند بیشتر منتقدان قرار گرفت. شما علت موفقیت سریال ساختمان پزشکان را در چه مولفه‌هایی می‌دانید؟

هر کارگردانی یک ژانری برای خودش دارد. از آن طرف هر نویسنده و بازیگری هم یک ژانری برای خودش دارد. اتفاق خوب ساختمان پزشکان این بود که ژانرهای یکسان همه دور هم جمع شدند. برای همین بود که یک کار خیلی خوب ارائه شد. ساختمان پزشکان سریالی است با ریتم خوب، بازی‌های خوب، داستان‌های خوب و کارگردانی خوب.

به بازی‌ها اشاره کردید. من فکر می‌کنم این که صحت خودش یک بازیگر بوده در بهتر شدن بازی‌ها تاثیر داشته، چون او کارگردانی است که زبان بازیگران را خوب می‌فهمد. درست است؟

صددرصد. یک کارگردان مشکلات بازیگر را در جلوی دوربین می‌داند. می‌داند که با بازیگرش باید چطور صحبت کند. سروش صحت واقعا با بازیگرانش هوشمندانه برخورد می‌کرد. ضمن این که ما متن‌های خیلی خوبی داشتیم. به‌نظم اسم پیمان و محراب قاسم‌خانی برای کارهای نمایشی یک اعتبار می‌آورد. نمی‌شود این موضوع را منکر شد.

به نظر شما چه میزان از موفقیت سریال به پخته بودن متن‌ها برمی‌گردد؟ متن خوب چه تاثیری روی بازی بازیگر می‌گذارد؟

وقتی متن پخته باشد تو راحت‌تر می‌توانی آن را حفظ کنی. این اتفاق برای من اولین بار در اشک‌ها و لبخندها افتاد. آنجا قلم خاص آقای نادری به کمک کار آمد. من هیچ وقت نشد که متن را 10 بار بخوانم تا حفظ شوم. متن را 2 بار که می‌خواندم حفظ می‌شدم. متنش انکار حرف دل همه ایرانی‌ها بود. قلم پیمان و محراب قاسم‌خانی هم به ما این امکان را می‌داد که با متن‌ها بهتر ارتباط برقرار کنیم.

در این سریال شما از تکیه کلام استفاده می‌کنید. میانه خودتان با تکیه کلام چطور است؟

ممکن است یک تکیه کلام یک بار توسط نویسنده نوشته شده باشد و من به عنوان بازیگر آن را زیاد به کار برده باشم. مثلاً این تکیه کلام که این چهار تا استخون رو توی دهن خرد می‌کنم. ما قسمت‌ها را به صورت روتین پخش نمی‌کنیم. اگر به راکورد موها توجه کنید خوب دستتان می‌آید که تصویربرداری‌اش در روزهای اول انجام شده یا آخر. ممکن است در برخی از قسمت‌ها من تکیه کلام نداشته باشم. خیلی چیزها در حین کار اتفاق می‌افتد. وقتی می‌بینیم تکیه‌کلامی جالب است آن را تکرار می‌کنیم. ساختمان پزشکان یک سریال طنز است. ما همه‌مان در زندگی عادی‌مان تکیه کلام داریم. من به عنوان هومن برق‌نورد تکیه‌کلام «ببین» است. اما این تکیه‌کلام چون در وجودم جاری است خیلی بیرون نمی‌زند. یعنی خیلی به چشم نمی‌آید. چون در موقعیت طنز نیستیم. به صورت ناخودآگاه مدام می‌گوییم ببین، ببین، ببین اما در کار طنز یک سری تکیه‌کلام‌هایی را استفاده می‌کنیم که درشت و غیرمتعارف باشد. برای همین برای بیننده جالب است.

به عنوان یک بازیگر چقدر می‌توانستید از بداهه‌پردازی استفاده کنید؟

ما بشدت به متن‌ها وفادار بودیم. نه این که به ما گفته شده باشد. متن‌ها آنقدر خوب، سلیس و روان بود که ما را مجبور می‌کرد به آن وفادار باشیم. متن چیزی را کم نداشت که من بخواهم از خودم به آن اضافه کنم. در موارد خاص یک تغییرات کوچکی می‌دادیم. در این کار بداهه رکن مهمی نبود. چون متن‌ها خوب بود. ما در حد یک کلمه یا یک واکنش کوچک بداهه می‌رفتیم. یک چیز به ذهن می‌رسید و می‌گفتم. این بداهه‌ها با تایید کارگردان انجام می‌شد.

به نظر شما استفاده از بازیگران ناشناخته یا کمتر شناخته شده در این سریال یک ریسک محسوب می‌شود؟

اگر هم ریسک بوده ریسک درستی بوده. ریتم من با ریتم بهنام تشکر هیچ تفاوتی نداشت. ریتم بهنام، بیژن بنفشه‌خواه و شقایق دهقان یکسان بود. ما چند نفر در مطب خیلی با هم بازی داشتیم. این طوری نبود که اول من حرف بزنم بعد بیژن صحبت کند. اصلا چنین اتفاقی نمی‌افتاد. آقای حریرچیان استاد همه ما بودند و واقعا به همه کمک می‌کردند. کل این مجموعه این اتفاق خاص را رقم می‌زد.

خودتان ریتم را یکسان کردید یا ذاتا ریتم‌هایتان هماهنگ بود؟

ریتم من در بازی همین است. اگر کارگردان بگوید من این ریتم را نمی‌خواهم ضرباهنگم را پایین می‌آورم. اما در این کار ریتم همه از اول یکی بود. به همین خاطر کسی علاف کس دیگری نمی‌شد.

علاوه بر ریتم بازی، ضرباهنگ شوخی‌ها هم خیلی مناسب است. شوخی‌ها فاصله زیادی ندارند و بیننده هر چند دقیقه یک بار قهقهه یا لبخند می‌زند. چطور به این ضرباهنگ رسیدید؟

من مدت‌های زیادی در سالن‌های خصوصی کار کرده‌ام؛ سالن‌هایی مثل دماوند، نصر، گلریز و... من با بیشتر کم‌دین‌های تئاتر مثل زنده یاد منوچهر نوزدی، اصغر سمسارزاده و سعدي افشار کار کرده‌ام. در تئاتر کم‌دین‌ها اتفاق می‌افتد که در تئاتر شهر شبیهش را مشاهده نمی‌کنید. در تئاتر موقعی که تو یک تکه‌ای برای تماشاجی پرتاب می‌کنی او می‌خندد و تو باید این کار را ادامه بدهی. در سالن‌های تئاترهای کلاسیک زیاد تماشاجی را به حساب نمی‌آورند. بازیگرها کار خودشان را می‌کنند. موقعی که تماشاجی می‌خندد اگر شما دیالوگت را ادامه بدهی کسی از دیالوگ بعدی چیزی نمی‌فهمد، چون صدای خنده سالن را پر کرده است. بازیگر در این جور مواقع باید یک هوشمندی داشته باشد. وقتی مخاطب می‌خندد بازیگر باید صبر کند خنده تماشاجی تمام بشود. روی صحنه وقتی که تو یک تکه‌ای می‌اندازی و تماشاجی می‌خندد تو باید صبر کنی تا خنده‌اش فروکش کند. برای بازیگر روی صحنه یک وقفه‌ای پیش می‌آید اما برای تماشاجی هیچ وقفه‌ای وجود ندارد. ما هم سعی کردیم در این سریال این نکته را رعایت کنیم، چون این تجربه را از سالن‌های خصوصی کسب کردم. من وقتی مطمئن بودم این جا بیننده تلویزیونی می‌خندد یک مکث کوتاه می‌کردم و بعد ادامه می‌دادم. به نظرم در ساختمان پزشکان همه چیز حساب شده بود.

البته بازی در تئاترهای کم‌دین‌ها یک کمک دیگر هم به شما می‌کند. شما بازخورد مخاطب را می‌بینید و می‌دانید که او به این شوخی می‌خندد یا نه. اگر نخندد خودتان را اصلاح می‌کنید. اما یک آدم که صحنه تئاتر را ندیده این درک و تجربه را ندارد. درست است؟

برق‌نورد: ناصر اصلا جاه‌طلبی ندارد. یک آدمی است که مغزش این جور می‌کار می‌کند. همه چیز از منظر ناصر درست است و همه چیز غلط است. آنجایی که منافعش ایجاب می‌کند یک کار درست را می‌گوید غلط است و برعکس ممکن است یک تئاتری این درک را نداشته باشد. تیزهوشی یک بخش ماجراست و تجربه یک بخش دیگر ماجرا. شما تا کار کم‌دین نکرده باشید و با بیننده درگیر نشده باشید نمی‌توانید این تجربه را کسب کنید. برخی تماشاجی‌ها آمده‌اند که بخندند. تو یک حرف عادی هم بزنی طرف می‌خندد. تو باید به عنوان یک بازیگر طنز با آن قشر عام در ارتباط باشی. این قشر خیلی عام هستند.

پس شما برای آن تئاتر کم‌دین‌ها عامه پسند خیلی احترام قائل هستید؟

من از لفظ تئاتر لاله‌زاری بیزارم، چون در آنجا کار کرده‌ام. می‌دانم که این لفظ اشتباه است. کار آنها واقعا ارزشمند است. نبض تماشاجی باید در دست تو باشد. به عنوان یک بازیگر وقتی روی صحنه می‌آیم و اولین جمله را می‌گوییم می‌فهمم تماشاجی امشب چه کاره است. به چیزهایی که همیشه می‌گوییم و همه می‌خندند آیا می‌خندد یا نه. در برخی نمایش‌ها هم لزومی ندارد مخاطب بخندد. الان من نمایش #171؛ گلن گری گلن راس را به کارگردانی پارسا پیروزفر بازی می‌کنم که اصلا کم‌دین نیست. این کار فوق‌العاده تراژیک و تلخ است. ممکن است تو به عنوان یک بیننده از کنار یک اتفاق بسیار ساده بگذری، اما من ماه‌ها در ذهنم درگیر آن اتفاق هستم. بازیگر باید هوشمند باشد. روی صحنه حواسش به همه چیز باشد. استادهای ما می‌گفتند بازیگر دو چشم در جلو دارد. دو چشم هم باید پشت سرش داشته باشد. گوشش باید باز باشد. بفهمد دور و برش چه اتفاقی می‌افتد. من تمام تلاشم را در تئاتر انجام داده‌ام. احساس می‌کنم یکی از بازیگران نسل قدیم هستم. من با زنده‌یاد خسرو شکیبایی در نمایش #171؛ بیا تا گل برافشانیم»

سال 74 روی صحنه رفته‌ام. تئاتر برای من یک تجربه قیمتی است که به همین سادگی آن را دست کسی نمی‌دهم. خیلی‌ها آرزو داشتند با زنده‌یاد نوزدی روی صحنه بروند، اما نتوانستند. من این شانس را داشتم. من با خسرو شکیبایی بعد از نمایش فیلم «هامون» روی صحنه رفتم. در آن زمان شکیبایی یک سوپرستار بود. برای من این چیزها خیلی ارزشمند است، چون خیلی چیزها را یاد گرفته‌ام. من از مجید جعفری که اولین استادم بود خیلی چیزها یاد گرفته‌ام.

برویم سراغ نقش ناصر که شما آن را بازی می‌کنید. ناصر یک آدم لمپن و فرصت طلب است که در نقطه مقابل برادر تحصیلکرده‌اش قرار می‌گیرد. می‌توانیم بگوییم بخش زیادی از شوخی‌های فیلم بر مبنای همین تضاد طراحی شده است؟

بله. وضعیت جامعه ما همین طور است. ما در خانواده‌هایمان این مساله را داریم. چیز غریبی نیست. ما اگر چیزی را نمی‌بینیم دلیلی بر نبودنش نیست. اگر دقت کنی می‌بینی نیما هم جاه‌طلبی‌های خودش را دارد، اما چون وزنه ناصر سنگین‌تر است آدم همه‌اش فکر می‌کند نیما مورد ظلم واقع شده است. زن نیما توی سرش می‌زند. مادر و پدرش هم می‌زنند. در محیط کارش روی عنوان دکترش برچسب می‌چسبانند، اما او هم جاه‌طلبی‌های خودش را دارد. وقتی وارد می‌شود می‌گوید: من دکتر نیما افشار هستم. یعنی من آدم جاه‌طلبی هستم و می‌خواهم که همه مرا به عنوان دکتر بپذیرند.

به جاه‌طلبی‌های نیما اشاره کردید. می‌خواهم بپرسم ناصر چه جاه‌طلبی‌هایی دارد؟

ناصر اصلا جاه‌طلبی ندارد. یک آدمی است که مغزش این جور کار می‌کند. همه چیز از منظر ناصر درست است و همه چیز غلط است. آنجایی که منافعش ایجاب می‌کند یک کار درست را می‌گوید غلط است و بر عکس.

می‌توانیم بگوییم ناصر درک درست‌تری از جامعه اطرافش دارد؟ یعنی ناصر چون با زبان مردم کوچه و بازار حرف می‌زند با همین قشر راحت‌تر کنار می‌آید؟

بله، اگر دقت کرده باشی نیما هیچ وقت نتوانست با فیروز (سرایدار) کنار بیاید. اما ناصر در یک جلسه با او کنار آمد. برای آن که فیروز از جنس خودش بود. می‌دانست باید با فیروز چطوری حرف بزند. اگر فیروز صدایش را بلند کرد ناصر باید کوتاه بیاید، اما نیما این چیزها را نمی‌داند. نیما در خانه بزرگ شده و یک سری اصول را رعایت می‌کند. اما ناصر بزرگ شده کوچه و خیابان است. دکتر نیما افشار جاهایی که اصول را رعایت نمی‌کند به ضررش می‌شود، اما ناصر برعکس است.

پس ناصر یک جورهایی واقعگراست و نیما یک جورهایی ایده‌آلیست، اما نکته جالب این است که آدم‌هایی مثل ناصر در جامعه ما موفق‌ترند. چرا؟

بله، من خودم یک نیما هستم. به نقشم نگاه نکن. یک فامیلی داشتم که ناصر بود. الان ایران زندگی نمی‌کند. اگر ما کار مشترکی داشتیم من می‌رفتم خیلی مودبانه سلام و علیک می‌کردم و کارم را می‌گفتم. اما او می‌رفت، می‌گفت: داداش کارمون اینه. طرف هم جواب می‌داد: من نوکرتم، بیا ردیفش کنم. متاسفانه یا خوشبختانه طیف بیشتری از جامعه ما ناصر هستند.

اما در عین حال یک رفتار ناصر خیلی عجیب است. این که او عاشق آن دختر اصفهانی می‌شود!

از ناصر هیچ کاری عجیب نیست. او سر برادرش کلاه می‌گذارد. خانواده می‌داند که دختر اصفهانی فقیر است، اما ناصر نمی‌داند. برای ناصر چهره دختر مهم نیست. مهم پول و موقعیتی است که آن دختر دارد. شما دیده‌اید یک خانمی همسر یک دکتر می‌شود و می‌گوید من خانم دکتر هستم. ناصر هم می‌خواهد بگوید من آقای دکتر هستم. برای ناصر هیچ چیزی مهم نیست. فقط منافعش مهم است.

کسی که خودش می‌گوید من نیما هستم برایش سخت نیست نقش ناصر را بازی کند؟ چون این دو نفر متعلق به 2 دنیای متفاوت هستند.

نه. چون من امثال ناصر را زیاد دیده‌ام.

در ابتدای صحبت‌هایتان اشاره کردید که هر بازیگری یک ژانری دارد. شما چه ژانری دارید؟

من تلاش می‌کنم نقش‌های منفی را شیرین و دیدنی بازی کنم. این خاصیت من بازیگر است. بنابراین همین نکته ژانر من می‌شود. در ساختمان پزشکان همه یکدست بودند.

احسان رحیمزاده
گروه رادیو و تلویزیون